

بچه فیلی را بغل کرده‌ام

صدای جنگنده می‌آید

و قالی‌ها بی‌حاشیه شده‌اند

از این واقعیت مبهم

به آن واقعیت مبهم

می‌غلتیم

بین چهلم‌های گم شده

و صدای پدافند

و بمب‌های پیدا،

نانم را لقمه می‌گیرم

و به دانه‌های برف

نگاه می‌کنم

که از همه چیز بی‌خبرند

بچه فیلی را بغل کرده‌ام

که گویا در خواب هم

پلاستیکی است

آرامش را رهگیری

و منهدم می‌کنم

و از مقرهای مستقر

به غیر مستقر

جابجا می‌شوم

برف هم به طرز فاجعه‌باری

تصنعی است

از فیل پلاستیکی به برف پلاستیکی

عبور می‌کنم

و آغوش پلاستیکی‌ام را

برای آنها

باز می‌کنم

و بمبهای غیر پلاستیکی

بر سرم فرود می‌آیند

بچه فیل را بغل کرده‌ام

و از خطوط قرمز

عبور کرده و باز می‌گردم

و حق‌های پلاستیکی را

با صدای بلند

بازنشر می‌کنم

حقِ پلاستیکیِ

حیات

حقِ پلاستیکیِ

زندگیِ عادی

حقِ پلاستیکیِ

ایرانی

بودن

و حقِ بسیار پلاستیکیِ

آزادی

آزادیِ بیان

آزادیِ آواز خواندن

آزادیِ زن بودن

آزادیِ آزاد بودن

آزادیِ بودن

و

آزادی نبودن

و

آزادی

بغل کردن یک بچه فیل پلاستیکی

در یک رویای واقعی غیر پلاستیکی

ماندانا کُنت